

بیعت (۱)

ادله بیعت در قرآن

○ محمد مؤمن قمی

چکیده

نویسنده در این مقاله در صدد اثبات این است که بیعت مردم با ولی امر، شرط تحقق یا فعلیت ولایت معصومان (ع) نیست و اطلاق ادله ولایت به بیعت مقید نمی شود.

بلکه بیعت و پذیرش مردم، تنها می تواند نشانه وجود شرط قدرت ولی امر در اقامه ولایت بر مردم باشد. او برای اثبات این مدعا بعد از بیان شرعی از کلمه بیعت به بررسی چهار آیه از قرآن کریم در مورد بیعت می پردازد و در تحلیل دو واقعه بیعت رضوان یا شجره و بیعت زنان با رسول خدا (ص) که در قرآن به آنها اشاره شده است به این نتیجه می رسد که بیعت نخست برای پذیرش ولایت پیامبر (ص) نبوده، بلکه تنها به جهت اعلام پای بندی مؤمنان به مقاومت در مقابل مشرکان بوده است و بیعت دوم نیز اعلام پای بندی زنان بیعت کننده به اوامر الهی که در آیه شریفه از آنها یاد شده است، می باشد.

از این رو با استناد به این دو واقعه و آیات مربوط به آن نمی توان ولایت معصومان (ع) و وجوب اطاعت از آنها را مقید به بیعت کرد و یا حتی وجوب بیعت بر مؤمنان را استنباط کرد.

کلیدواژگان: بیعت، ولایت، حکومت اسلامی، ولی امر، اولی الامر، بیعت رضوان، بیعت شجره، بیعت زنان.

از ادله فراوان قطعی و متواتر آیات قرآن و روایات روشن گردید که رسول خدا(ص) و ائمه معصومین(ع) بر امت اسلامی ولایت دارند و از جانب خداوند متعال به این ولایت منصوب شده اند.

خداوند متعال ولایت علی(ع) را تشریح و به رسول الله امر کرد تا آن را تبلیغ کند که اگر چنین نکند تبلیغ رسالت خداوند را به جای نیاورده است. بنابراین رسول خدا(ص) برای امتثال امر خداوند در زمان بازگشت از حجّة الوداع، ده ها هزار نفر از مسلمین را در غدیر خم جمع کردند و بر بالای منبر رفته و خطبه ای را ایراد کردند و فرمودند:

آیا من از شما به خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله؛ پس دست علی(ع) را از میان دستان آن مردم گرفتند و بلند کردند و فرمودند: ... آگاه باشید هرکس من مولای اویم این علی مولای اوست ...^۱

در این باره خداوند متعال در قرآن فرموده است:

إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛^۲

همانا ولی و سرپرست شما، خداوند و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را به پامی دارند در حالی که در رکوع هستند، زکات را می پردازند.

روایات فراوانی دلالت تمام دارند که مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا» و «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» در این آیه مبارکه، علی(ع) و ائمه معصومینند و ایشان مانند رسول خدا(ص) از طرف خداوند، اولیای امور مسلمین هستند.

هیچ تردیدی نیست که مقتضای ادله ثبوت این ولایت برای معصومین(ع)، آن است که ولایت از طرف خداوند برای ایشان قرار داده شده و بالفعل اعتبار گردیده است. تمام موضوع برای اعتبار این ولایت، همان وجود شخص نبی و علی و سایر ائمه(ع) است و هیچ امر دیگری را در ثبوت آن شرط نکرده است. اطلاق ادله اعتبار حق ولایت برای ایشان

۱. مناقب امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۳۹۶.

۲. مانده، آیه ۵۵.

اقتضا دارد که ثبوت ولایت، منوط و وابسته به هیچ چیز دیگری نباشد، پس یقیناً بیعت همه مسلمین یا گروهی از آنان با نبی (ص) یا امام (ع) در ثبوت آن شرط نشده است.

بدون شک لازمه این ولایت آن است که تصمیم گیری مناسب برای اداره امور مسلمین به ولی امر تفویض شده باشد و معنایی برای ولایت امر جز اداره امور امت متصور نیست و حق و تکلیف اوست که در هر مورد تصمیم مناسب بگیرد و به هر چه روا و ناروا می داند امر و نهی کند.

همچنین از لوازم ولایت امر و از لوازم این لازم، وجوب اطاعت ولی امر و اداره امور امت بر اساس اراده و تشخیص اوست. بنابراین اطاعت از ائمه (ع) بدون هیچ قید و شرطی حتی شرط بیعت، بر همه امت واجب است. مقتضای ظهور آیات و روایاتی که دلالت بر وجوب اطاعت از ائمه (ع) می کنند، نیز همین است که اطاعت از آنان بی هیچ قید و شرطی واجب است. موضوع این آیه شریفه: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؛ از خداوند و رسول و صاحبان امرتان اطاعت کنید»، نیز فقط خداوند و رسول و اولی الامر مسلمین؛ یعنی ائمه معصومین (ع) هستند. پس هنگامی که امر یا نهی از ایشان صادر شود و موضوع اطاعت محقق گردد، اطاعت بدون هیچ قید و شرطی حتی مثل شرط بیعت مسلمین با ایشان واجب می شود.

بنابراین مقتضای اطلاق ادله ثبوت ولایت، مانند ادله وجوب اطاعت، آن است که بیعت، هیچ گونه شرطیتی نه در ثبوت اصل منصب ولایت و نه در وجوب اطاعت مردم از ائمه (ع) ندارد، بلکه پیامبر (ص) و ائمه (ع)، اولیای امور امت اسلامی بوده و اطاعت از آنان بر امت واجب است، هر چند هیچ بیعتی در میان نباشد.

از ادله ای که بر اطلاق ثبوت ولایت نسبت به ائمه معصومین (ع)، حتی با فرض عدم بیعت مسلمین تأکید می کند، روایات متعددی است که از کتابهای علل الشرایع و نهج البلاغه نقل شده و در همه آنها آمده است: سر سکوت امیر المؤمنین (ع) در برابر خلفای سه گانه، کمی یاران و یا ضعف ایمان مسلمین و یا عدم تبعیت از رسول خدا (ص) بوده است؛ از جمله روایات این گروه، خطبه معروف به شقشقیه است.

بنابراین حتی در زمانی که مردم با حضرت بیعت نکرده بودند، حق ولایت الهی برای ایشان ثابت بوده است و عدم بیعت مردم با امام(ع)، حق را از ایشان سلب نکرد تا پنداشته شود که دیگر مجالی برای گرفتن حق الهی باقی نمانده بود، بلکه این حق، حقی الهی و ثابت برای حضرت بوده است و ایشان به علل ذکر شده و یا علت های دیگر، برای گرفتن آن قیام نکردند.

پس اطلاقهای متعدد و دلالت صریح ذکر شده، همگی دلالت واضحی دارند که بیعت مسلمین به هیچ وجه، شرطی در ایجاد حق ولایت نبوده است و بیعت نکردن، باعث عدم ثبوت حق برای حضرت امیر(ع) و ائمه معصومین(ع) نمی شود، بلکه با فرض عدم بیعت یا حتی بیعت مردم با کسانی که اهلیت این منصب را نداشته باشند، باز این حق ثابت است.

در گذشته بیان کردیم که لازمه ثبوت این ولایت، وجوب اطاعت مسلمین از ایشان در تمامی اوامر و نواهی متعلق به اداره امور امت اسلامی است. پس بیعت، نه شرط حدوث اصل ولایت و نه شرطی در وجوب اطاعت مردم از ایشان است.

البته اثر دیگری برای بیعت متصور است و آن اینکه لازمه بیعت و معنای آن، آمادگی بیعت کنندگان و حضور آنها برای امتثال اوامر ولیّ امر است و به سبب حضور افراد، برای ولیّ امر امکانی فراهم می شود تا به اعمال تصمیمات و اقامه آنچه به مصلحت امت و اداره حکومت اسلامی است، پردازد؛ زیرا اسلام دین هدایت است و قرآن نیز به راه و روشی که استوارتر است هدایت می کند. خداوند به کفر بندگانش راضی نیست و ولیّ امر مسلمین، مأمور تحقق این اهداف عالی اسلامی است، اما خداوند اراده کرده است تا مردم به مقتضای اختیارشان کارها را انجام بدهند و یا ندهند و خداوند را اطاعت کنند و با اختیارشان عصیان نورزند. بدون شک تحقق این اهداف عالی، منوط به حضور مردم و کمک و اطاعت ایشان است و بیعت به این مقدار برای رسیدن به اهداف و مقاصد اسلامی دارای اثر است.

در حقیقت، بیعت در فراهم آوردن قدرت عادی برای ولیّ امر در پیشبرد اهداف عالی

الهی اسلامی مؤثر است، بلکه با نظر دقیق می توان گفت: آنچه موجب حصول و ایجاد این قدرت می شود، فقط حضور افرادی است که ولی امر را مساعدت و یاری و فرمان او را اجرا می کنند، اگر چه بیعتی هم در کار نباشد. نهایت امر آن است که بیعت، مقدمه ای است برای این حضور و امتثال امر.

سخن حضرت امیر(ع) در ذیل خطبه شششقیه نیز به همین مطلب و نتیجه اشاره دارد. ایشان می فرمایند:

اما والذي فلق الحبة و برا النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر
وما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کفّة ظالم و لاسنّب مظلوم لالقیتم
جلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاس اولها و لالفیتم دنیاکم هذه ازهد عندي
من عطفة عنز؛^۳

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم. آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است.

این قسمت از کلام حضرت در برگیرنده دو امر مهم در مساله ولایت اسلامی است که با اجتماع آن دو، تکلیف بر ولی امر منجز و فعلی می گردد:

اول: حضور افرادی که به سبب یاری و نصرت آنها، حجت بر ولی امر تمام می شود. اگر چه ولی امر به تنهایی قادر به اقامه اهداف الهی نیست ولی حضور مردم با آمادگی امتثال اوامر او، موجب حصول قدرت بر ایجاد این اهداف می شود. در عبارات حضرت از این معنا به «حضور حاضر و وجود ناصر» تعبیر شده است. اگر چه این کلام امام(ع) بعد از حکایت چگونگی بیعت مردم با ایشان برای خلافت آمده است، ولی

۳. نهج البلاغه ذیل خطبه ۳، تمام نهج البلاغه، خطبه ۲۳، ص ۳۰۹.

مخصوصاً فایده حضور مردم را بعد از بیعت، اجرای اوامر ولیّ امر ذکر کرده اند.

دوم: در کلام امام (ع) آمده است: «اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند». کلمه «کظّة» در لغت، به معنای حالتی است از سنگینی و سختی که پس از پر کردن شکم از غذا به انسان دست می دهد، بنابراین «کظّة ظالم» به معنای پر بودن باطن و ظاهر و درون شخص، از ظلم هایی است که به مظلومین کرده است. واژه «سَعَب» را به شدت گرسنگی تفسیر کرده اند و اضافه شدن این کلمه به مظلوم می فهماند که مراد از آن، شدت گرسنگی و فشاری است که به سبب ظلم هایی که به او شده، حاصل می شود.

حاصل مفاد این فقره آن است که خداوند متعال از علمای دین و در صدر آنان از معصومین (ع)، پیمان گرفته است که هرگاه ظلم ظالمان را مشاهده می کنند و شدت فقر و گرسنگی مظلومین را به سبب ظلم ظالمین می بینند، هرگز آرام و ساکت نباشند. به سبب همین عهد الهی، علما موظف به منع ظالمین از ظلمشان و برگرداندن حقوق مظلومین به ایشان شده اند.

پس اگر، این پیمان الهی و آن قدرت اشاره شده با هم جمع شوند، حجّت بر عالمی که ولایت امر مسلمین برگردن اوست، تمام می شود و با اجتماع این دو امر، قیام به امر ولایت بر امام (ع) واجب می شود، و گرنه منصب دنیوی که لازمه ولایت است و حتی تمامی دنیا در نزد امام (ع) حقیرتر از پست ترین اشیای دنیاست که هیچ کس به آنها رغبتی ندارد.

مقتضای دلالت ادلّه قطعی فراوانی که در گذشته بیان شد آن است که بیعت شرط فعلیت یافتن ولایت معصومین (ع) نیست و دخالتی در وجوب اطاعت مردم از ایشان ندارد. فقط از آنجا که لازمه بیعت، حضور بیعت کنندگان است، در حصول قدرت ولیّ امر برای ایجاد اهداف عالی الهی، مؤثر است.

بعد از بیان این مطالب به ادلّه خاصّه ای می پردازیم که در خصوص بیعت وارد شده است تا معلوم گردد که آیا این ادله، دلالت بر مقید بودن فعلیت ولایت و وجوب اطاعت

مردم از امام، به بیعت دارد؟ آیا بیعت با کسی که اهلیت بیعت کردن را داشته باشد، حکم یا امر شرعی مثل وجوب عمل به آن را دارد؟

کلمه بیعت و مبیاعه از ماده «بیع» گرفته شده که به معنای مالک شدن مالی در مقابل عوض آن است. راغب در مفردات گفته است:

بیع، دادن کالا و گرفتن ثمن آن است و شراء، دادن ثمن و گرفتن کالا است...
لفظ مبیاعه و مشارات در هر دو مورد به کار می‌رود... بیع السلطان یعنی اطاعت از سلطان در مقابل مال اندکی که به او می‌بخشد. به این کار، بیعت و مبیاعه می‌گویند. آیه «فاستبشروا ببيعکم الذي بايعتم به» در سخن خداوند عزّ وجلّ اشاره به بیعت رضوان دارد که در آیه دیگر آمده «بیت»: «لقد رضي الله عن المؤمنین إذ یبايعونک تحت الشجرة» و نیز به آیه «إنّ الله اشترى من المؤمنین انفسهم»، اشاره دارد.^۴

ظاهر عبارات راغب آن است که بیعت از ماده «بیع» گرفته شده است؛ زیرا فرد بیعت کننده متعهد می‌شود تا در قبال آنچه که سلطان به او می‌بخشد مطیع و فرمانبردار او شود، «رضخ» نیز به معنای دادن مال است. پس بیعت مانند اصل معنای بیع، اطاعت از سلطان است در قبال امنیتی که سلطان به مال و مسکن و... به او می‌بخشد.

فیومی در مصباح گفته^۵ است:

بیعت، دست دادن بر ایجاب بیع است. همچنین بر مبیاعه و فرمانبرداری هم، اطلاق می‌شود.

ابن اثیر در نهایه گفته است:

در حدیث آمده است که فرمود: «آیا با من بر اسلام بیعت نمی‌کنید»، که عبارت از معاهده و پیمان بستن بر اسلام است. هریک از دو طرف، گویا آنچه را داشته به دیگری فروخته است و وجود خود و اطاعت و فرمانبرداریش را به او اعطا کرده

۴. مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۵۵، ماده «بیع».

۵. المصباح المنیر، ص ۶۹، ماده «بیع».

است. این معنا در احادیث دیگر نیز تکرار شده است.^۶

ابن منظور مصری در لسان العرب^۷ گفته است:

بیعت، دست دادن بر ایجاب بیع و بر پیمان بستن و فرمانبرداری است. بیعت، همان اطاعت و مبیعه است و گاهی گروهی بر یک امر، پیمان می بندند، مانند این که گفته می شود: «اصفقوا علیه»، و «بایعه علیه مبیعة» از بیع و بیعت گرفته شده و «تبايع» هم مانند آن است. در حدیث است که فرمود: «آیا با من بر اسلام بیعت نمی کنید» که عبارت از معاهده و پیمان بستن بر اسلام است؛ مثل اینکه هر یک از دو طرف آنچه را داشته به دیگری فروخته است و وجود و اطاعت خویش را به او اعطا کرده است. این معنا در احادیث دیگر نیز تکرار شده است.

طریحی در مجمع البحرین آورده است:

مبیعه، همان عقد بستن و معاهده است؛ گویا هر یک از دو طرف، آنچه را داشته به دیگری فروخته و وجود و اطاعت خویش را به او اعطا کرده است.^۸

اهل لغت، گاهی بیعت را به عقد و عهد بستن بر طاعت معنی کرده و گاهی گفته اند که از معنای بیع گرفته شده است که همان مالک شدن یک مال به عوض مال دیگر است. پس بیعت کننده، اطاعت خود را ذر قبال امن و امان و... که سلطان به او می بخشد، بذل می کند. توضیح و تفسیر این معنا، در بعضی از ادله ای که در آینده ذکر می کنیم، خواهد آمد. اراده این معنی از لفظ «بیعت» روشن است، اما مهم برای ما مراجعه به روایات و آیاتی است که در این موضوع وارد شده است تا ببینیم آیا این معانی از آنها استفاده می شود؟

کلمه مبیعه در آیات قرآن و احادیث رسیده از معصومین ذکر شده و در سه آیه، این

کلمه آمده است:

۶. النهاية في غريب الحديث و الاثر، ج ۱، ص ۱۷۱.

۷. لسان العرب، ج ۸، ص ۲۶.

۸. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۷۳.

آیه اول:

لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فأنزل
السكينة عليهم و آتابهم فتحاً قريباً؛ ٩

خداوند از مؤمنان هنگامی که با تو زیر آن درخت بیعت کردند خشنود شد.
خداوند آنچه را در دل های ایشان نهفته بود می دانست؛ از این رو آرامش را بر
آنان فرود آورد و پیروزی نزدیک را پاداش ایشان قرارداد.

این آیه مبارکه بیانگر بیعت مردم با رسول خدا(ص) است که بیعت رضوان نامیده شده
است.

این بیعت در سال ششم هجرت واقع شد، رسول خدا(ص) در ذی القعدة سال
ششم هجری، تصمیم گرفتند تا برای عمره به مکه بروند ولی قریش با رفتن حضرت به
مکه در آن سال موافقت نکردند^{۱۰} و این ماجرا منجر به بیعت اصحاب با ایشان شد. سپس
حضرت با قریش قرارداد صلحی را امضا کردند و بنا بر این شد که حضرت و اصحاب به
مدینه بازگردند و سال بعد برای عمره به مکه بروند. در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه
پانزدهم از سوره فتح: «قل لن تتبعونا كذلكم قال الله من قبل» آمده است: «این سوره بعد
از انصراف از حدیبیه در سال ششم هجری نازل شده است».^{۱۱} همچنین در تفسیر آیه ۲۷
از سوره فتح آمده است:

چنین شد که در سال بعد از حدیبیه یعنی در سال هفتم هجرت، در ماه ذی القعدة
همان ماهی که سال قبل، مشرکان از ورود حضرت به مسجد الحرام جلوگیری
کرده بودند، حضرت با اصحابشان برای عمره وارد مکه شدند و سه روز در مکه
اقامت داشتند و سپس به سمت مدینه بازگشتند.^{۱۲}

۹. فتح، آیه ۱۸.

۱۰. مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۱۴، چاپ اسلامی.

۱۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۱۵ و ۱۲۷ و ۵۵۵ و ۱۱۵.

۱۲. همان.

۴۲
سال ۱۳۵۱
شماره ۵۱

در مجمع البیان نیز در تفسیر سوره نصر ضمن ماجرای فتح مکه آمده است :

رسول خدا(ص) از مدینه به قصد مکه برای روز آخر ماه رمضان در سال هشتم

هجری با ده هزار نفر از مسلمین و حدود چهارصد سوار خارج شدند. ۱۳

همچنین در تفسیر آیه ۱۵ از سوره فتح گفته است :

غزوه تبوک بعد از فتح مکه و بعد از غزوه حنین و طائف و بازگشت پیامبر (ص)

به مدینه و اقامت او از ذی الحجّة تا رجب در آن شهر بوده است. سپس آن

حضرت در ماه رجب، برای رفتن به تبوک آماده شدند و در باقی مانده ماه رمضان

سال نهم هجرت از غزوه تبوک بازگشتند و بعد از آن برای هیچ غزوه یا جنگی

خارج نشدند تا وفات کردند. ۱۴

تاریخ این امور را به سبب ارتباطش با مفاد آیات سه گانه مذکور بیان کردیم تا با توجه

به زمان وقوع آنها، زمان دقیق بیعتها مشخص شود. ما از تاریخهای ذکر شده مطالبی را

نتیجه می گیریم که در آینده به آنها اشاره خواهیم کرد.

در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»،

آمده است: این آیه در باره بیعت رضوان نازل شده است و رسول خدا(ص) با مسلمانان شرط

کردند که بعد از این بیعت هرگز کارهای رسول خدا(ص) را انکار نکنند و در هیچ یک از اوامر

حضرت، با ایشان مخالفت نورزند. خداوند بعد از نزول آیه رضوان، این آیه را نازل کردند:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ بِدَالِهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى

نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا أَجْرًا عَظِيمًا؛

همانا آنهایی که با تو پیمان ببندند به تحقیق با خداوند پیمان بسته اند، دست

خداوند بر بالای دستهای آنان قرار دارد، پس هرکس پیمان شکنی کند جز این

نیست که علیه خویش پیمان می شکند و آن که به آنچه با خدا پیمان بسته است،

وفاداری کند به زودی خداوند پاداش بزرگی را به او خواهد داد.

خداوند به شرطی از ایشان راضی شد که بعد از بیعت، به عهد و میثاق خداوند وفادار بمانند و آن را نقض نکنند. مردم آیه شرط را بر آیه بیعت رضوان مقدم کردند در حالی که در ابتدا بیعت رضوان نازل شد و سپس آیه شرط بر آنها نازل شده است.^{۱۵}

برای آن که مراد از مبایعه ذکر شده در آیه مورد بحث روشن شود صحیحه ای را که در تفسیر قمی روایت شده است، ذکر می کنیم:

قال: حدَّثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن سنان عن أبي عبد الله (ع) قال: كان سبب نزول هذه السورة وهذا الفتح العظيم أن الله عز وجل أمر رسول الله (ص) في النوم أن يدخل المسجد الحرام ويطوف ويحلق مع الملقين، فاخبر أصحابه و أمرهم بالخروج، فخرجوا، فلما نزل ذا الحليفة أحرموا بالعمرة و ساقوا البدن و ساق رسول الله (ص) ستاً و ستين بُدنةً و أشمرها عند إحرامه و أحرموا من ذي الحليفة ملبيين بالعمرة قد ساق من ساق منهم الهدى مشعرات مجللات ...^{۱۶}

امام صادق (ع) فرمودند: سبب نزول این سوره و این فتح بزرگ آن بوده است که خداوند عزوجل در خواب به پیامبر (ص) امر کرد که وارد مسجد الحرام شود و طواف کند و همراه دیگران سرش را بتراشد. حضرت نیز اصحاب را خبر کردند و به آنها دستور خروج دادند. زمانی که به ذی الحلیفه رسیدند به قصد عمره، محرم شدند و شترها را همراه بردند و رسول خدا (ص) شصت و شش شتر را به همراه می بردند و هنگام احرام آنان را علامتگذاری کردند همگی در حالی که تلبیه عمره را می گفتند از ذی الحلیفه محرم شدند و هرکس قربانی خود را علامتگذاری کرده بود و به همراه می برد. هنگامی که خبر به قریش رسید،

۱۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۵.

۱۶. در اوّل صحیحہ منقول از امام صادق (ع) در کافی آمده است: «هنگامی که حضرت رسول (ص) برای غزوه حدیبیه در ذی القعدة خارج شدند وقتی به مکانی رسیدند که در آنجا مُحرم می شوند، همگی محرم شدند و لباس های رزم را پوشیدند. پس وقتی به حضرت خبیر دادند که مشرکین، خالدبن ولید را به سوی ایشان فرستاده اند تا آنها را بازگردانند، فرمودند: ...» (کافی، ج ۸، ص ۳۲۲، ح ۵۰۳) تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

خالدبن ولید را به همراه دو بیست سوار به کمین رسول خدا(ص) فرستادند تا روی کوهها جلوی او در آید. در بین راه، وقت نماز ظهر رسید، بلال اذان گفت و رسول خدا(ص) با مردم نماز خواندند. خالدبن ولید گفت: اگر زمانی که نماز می خوانند بر آنها حمله کنیم حتماً پیروز خواهیم شد؛ زیرا آنها به هیچ وجه نمازشان را قطع نخواهند کرد، الان نیز نماز دیگری را بر پا خواهند کرد که آن را از نورچشمانشان بیشتر دوست می دارند، هنگامی که مشغول نماز شدند، به آنها حمله خواهیم کرد. در این هنگام جبرائیل با آیه «و اذا كنت فيهم فأقمت لهم الصلاة» که در مورد نماز خوف است بر رسول خدا(ص) نازل شد.

در روز دوم، حضرت رسول(ص) در حدیبیه مستقر شدند. سپس به سوی حرم حرکت کردند و در طول مسیر از اعراب می خواستند که با ایشان سفر کنند ولی هیچ کس با ایشان همراه نشد. آنها می گفتند: آیا محمد(ص) و اصحاب او می خواهند به حرم داخل شوند در حالی که قریش در وسط خانه هایشان با آنها جنگ خواهند کرد و آنها را خواهند کشت، محمد(ص) و یاران او هرگز به مدینه باز نخواهند گشت. در زمانی که حضرت در حدیبیه مستقر شدند، قریش از مکه خارج شدند در حالی که به لات و عزی قسم یاد کرده بودند تا وقتی که چشمی از آنها پلک می زند اجازه ندهند محمد(ص) وارد مکه شود. رسول خدا(ص) یکی به سوی آنها فرستاد که من برای جنگ نیامده ام و فقط برای انجام اعمالم آمده ام و قصد دارم قربانی خود را نحر کنم و گوشت آن را برای شما باقی گذارم. آنها نیز عروه بن مسعود ثقفی را که مردی عاقل و خردمند بود به سوی رسول خدا(ص) فرستادند. او همان کسی است که آیه شریفه «و قالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم»^{۱۳۵} در مورد او نازل شده است. هنگامی که نزد رسول اکرم(ص) آمد، این امر را بزرگ جلوه داد و گفت: ای محمد(ص) قوم تو را ترك کردم در حالی که ساختمانها را ترك و زنان و کودکان را خارج کرده بودند و به لات و عزی قسم یاد

کرده بودند که تا چشمی در آنجا پلک می زند اجازه ندهند وارد مکه شوی؛ زیرا مکه حرم آنهاست. آیا می خواهی اهل و قومت را به نابودی بکشی؟ رسول خدا(ص) فرمود: من برای جنگ نیامده ام و فقط آمده ام تا اعمال و مناسکم را انجام دهم و قربانی خود را نحر کنم و گوشت آن را برای شما باقی گذارم. عروه گفت: به خدا قسم تا به امروز کسی را ندیدم که مانند تو قصد کرده باشد. سپس به سوی قریش بازگشت و به آنان خبر داد. قریش گفتند: به خدا قسم اگر محمد به مکه داخل شود و عرب حرف های او را گوش دهد، ما ذلیل خواهیم شد و عرب بر ما جرات و جسارت خواهند یافت. بنابراین حفص بن احنف و سهیل بن عمرو را به سوی پیامبر فرستادند و چون رسول خدا(ص) به آنها نگاه کردند، فرمودند: وای بر قریش، جنگ آنها را فرسوده کرده است، چرا من را با عرب تنها نمی گذارند. اگر صادق باشم، پادشاهی را با نبوت به ایشان خواهم رساند و اگر کاذب باشم، دزدها و راهزنان عرب را از ایشان کفایت خواهم کرد. امروز هیچ کس از قریش، چیزی را که در آن خشم خدا نباشد از من نمی خواهد، جز اینکه او را اجابت کرده باشم.

آن دو نزد رسول خدا(ص) آمدند و گفتند: ای محمد(ص) امسال باز گرد تا ببینیم که در آینده امر تو و عرب چگونه خواهد شد؛ زیرا عرب آمدن تو را به اینجا شنید، پس اگر به شهر و حرم ما داخل شوی، عرب ما را ذلیل خواهد کرد و بر ما جرات پیدا می کند. اگر چنین کنی در سال بعد در همین ماه خانه را برای تو به مدت سه روز خالی خواهیم کرد تا اعمالت را انجام دهی و بازگردی. رسول خدا(ص) نیز قبول کرد. آنها گفتند: هرکسی از مردان ما را که به سوی تو آمده است، بازگردان و ما هم افرادی را که از شما پیش ما آمده اند باز خواهیم گرداند. رسول خدا(ص) فرمودند: ما به مردانی که پیش شما آمده اند احتیاجی نداریم، ولی نباید مسلمین مکه به سبب اظهار اسلام مورد اذیت و بدرفتاری قرار گیرند و در مورد اعمال دینی و عبادی آنها سخت گیری شود، آنها این شرایط را قبول کردند.

سهیل بن عمرو و حفص ابن احنف به سوی قریش بازگشتند و ایشان را از صلح با

خبر کردند دوباره خدمت رسول خدا رسیدند و گفتند: ای محمد(ص) قریش این شرط تو که اسلام توسط مسلمین اظهار شود و کسی بر دینش اجبار نشود را پذیرفت. سپس رسول خدا(ص) نوشت افزار خواست و امیرالمؤمنین را فراخواند و به او فرمود: بنویس. امیرالمؤمنین نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل بن عمرو گفت: ما رحمان را نمی شناسیم، آن گونه که پدران می نوشتند، بنویس: «باسمک اللهم». رسول خدا(ص) فرمودند: بنویس: «باسمک اللهم» که آن هم اسمی از اسمهای خداوند است.

سپس حضرت نوشتند: «این سندی است که محمد رسول خدا(ص) و سران قریش بر سر آن به توافق رسیدند». سهیل بن عمرو گفت: اگر ما می دانستیم که تو رسول خدا هستی با تو جنگ نمی کردیم! بنویس: «محمد بن عبدالله». آیا از نسب خود دست برداشته ای؟ رسول خدا(ص) فرمود: من رسول خدا هستم اگر چه شما به آن اقرار نکنید و به علی(ع) فرمودند: «رسول الله» را محو کن و بنویس: «محمد بن عبدالله». امیرالمؤمنین(ع) فرمود: من هرگز اسم شما را از نبوت محو نخواهم کرد، لذا رسول خدا(ص) با دست خود آن را محو کردند. سپس علی(ع) نوشت: «این صلح نامه ای است بین محمد بن عبدالله و سران قریش و سهیل بن عمرو. دو طرف، توافق کردند بر این که به مدت ۱۰ سال جنگ را فرو گذارند، نسبت به یکدیگر خویشان داری کنند و شمشیر کشیدن و اسارت در کار نباشد، اینکه بین ما و آنها غیبتی بازدارنده باشد، هرکس که بخواهد، بتواند با محمد پیمان بندد و هرکس دوست داشته باشد، بتواند با قریش پیمان بندد. هرکس از قریش به غیر اذن و اجازه ولی خود به سوی اصحاب محمد بیاید او را به قریش بازگردانند و هرکس از اصحاب محمد به نزد قریش آید، قریش او را بازگردانند. اسلام در مکه ظاهر و آشکار باشد و هیچ کس در دینش مجبور نباشد و آزار نشود و مورد نکوهش قرار نگیرد. امسال محمد(ص) با اصحابش به مدینه مراجعت کنند و در سال آینده به مکه بیایند و سه روز در آن

جا اقامت گزینند و هیچ سلاحی به غیر از سلاح مسافر همراه نداشته باشند و شمشیرها در غلاف باشند».

حضرت علی (ع) نوشتند و مهاجرین و انصار بر آن نوشته گواهی دادند ... هنگامی که صلح نامه نوشته شد، بنی خزاعه ایستادند و گفتند: ما در عقد و پیمان با محمد (ص) رسول خدا هستیم و بنی بکر ایستادند و گفتند: ما در عهد و پیمان با قریش هستیم. عهد نامه را در دو نسخه نوشتند، نسخه ای نزد رسول خدا (ص) و نسخه ای نزد سهیل بن عمرو بود. سهیل بن عمرو و حقیص بن احنف به سوی قریش بازگشتند و آنها را باخبر کردند.

حضرت رسول (ص) به اصحابشان فرمودند: قربانی هایشان را نحر کنید و سرهایتان را بتراشید ... سپس رسول خدا (ص) به مدینه بازگشتند و به طرف «تعمیم» رفتند و زیر درخت فرود آمدند ... و آیه رضوان نازل شد.^{۱۸}

این صحیحه، داستان این سفر مبارك را ذکر و متن صلح نامه را به تفصیل بیان کرده است، اما در باره ماجرای بیعت چیزی نگفت با اینکه بیعت در همین سفر اتفاق افتاد. ولی در حدیث دیگری که ثقة الاسلام کلینی در کافی ذکر کرده است و در کلمات مفسرین نیز آمده، داستان بیعت ذکر شده است. ما ابتدا صحیحه کافی را که در آن بیعت ذکر شده است، آورده، سپس بعضی توضیحات دیگر را نیز به دنبال آن بیان می کنیم:

در حدیث - بعد از بیان اینکه مشرکین سرانجام، سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزّی را به سوی پیامبر فرستادند - چنین آمده است:

فقلا: إن قومک یناشدونک اللّٰه و الرحم ان تدخل علیهم بلادهم بغیر اذنهم و تقطع ارحامهم و تجرّی علیهم عدوهم. قال: فابی علیهما رسول اللّٰه إلا ان یدخلها.

وكان رسول الله (ص) اراد ان یبعث عمر، فقال: یا رسول الله انّ عشیرتی قلیلة و

۱۸. تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۳۰۹-۳۱۲ تفسیر برهان به نقل از تفسیر القمّی، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۹۳، ج ۱. اول تفسیر سورة فتح.

إِنِّي فِيهِمْ عَلَى مَا تَعْلَمُ، وَلَكِنِّي أَدْلِكُ عَلَى عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، فَارْسَلْ إِلَيْهِ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: انْطَلِقْ إِلَى قَوْمِكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَشِّرْهُمْ بِمَا وَعَدْنِي رَبِّي مِنْ فَتْحِ مَكَّةَ، فَلَمَّا انْطَلَقَ عَثْمَانُ لَقِيَ أَبَانَ بْنَ سَعِيدٍ، فَتَأَخَّرَ عَنِ السَّرْحِ، فَحَمَلَ عَثْمَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَدَخَلَ عَثْمَانُ فَاعْلَمَهُمْ، وَكَانَتِ الْمَنَاوِشَةُ.

فجلس سهیل بن عمرو عند رسول الله (ص) و جلس عثمان في عسكر المشركين، و بايع رسول الله (ص) المسلمين و ضرب يا حدى يديه على الأخرى لعثمان ...؛^{۱۹} آن دو گفتند: قوم تو، به خداوند و حق خویشاوندی، تو را قسم دادند که مبادا بدون اجازه آنها به شهر و دیارشان وارد شوی و رابطه خویشاوندی را قطع کنی و دشمن را بر آنها مسلط کنی. رسول خدا (ص) خواسته آن دو را نپذیرفت و اصرار کرد که وارد شهر شود. رسول خدا (ص) خواستند عمر را بفرستند ولی او گفت: عشیره من بسیار کم می باشند و وضع مرا در میان آنها می دانید، ولی شما را به عثمان بن عفان راهنمایی می کنم. رسول خدا (ص) از پی عثمان فرستادند و گفتند: به سوی قومت رهسپار شو و وعده پروردگرم در مورد فتح مکه را به آنها بشارت ده. هنگامی که عثمان رفت با ابان بن سعید برخورد کرد، او از چرای گله بازماند و عثمان را با خود برد، عثمان نزد قریش رفت و آنها را آگاه کرد. هر دو گروه آماده جنگ می شدند. سهیل بن عمرو نزد رسول خدا (ص) و عثمان نیز در لشکر مشرکین نشسته بود. رسول خدا (ص) با مسلمین بیعت کردند و یک دست خود را به جای عثمان بر دست دیگر زدند.

در دو سطر آخر روایت به این مطلب اشاره شده که بیعت رسول خدا با تأخیر عثمان ارتباط داشته است و به همین علت بعد از مباحثه با یک دست خود به جای عثمان روی دست دیگر زده، البته صراحتی در این معنا ندارد. در مجمع البیان - در تفسیر سوره فتح، تحت عنوان داستان فتح حدیبیه - آمده است:

ابن عباس گفت: رسول خدا (ص) به قصد مکه از مدینه خارج شد. هنگامی که

۱۹. الکافی، ج ۸، ص ۳۲۲-۳۲۷، ح ۵۰۳؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۱۹۳، ح ۳.

به حدیبیه رسیدند ناآه حضرت توقف کرد و هرچه حضرت سعی کردند آن را حرکت دهند، حرکت نکرد و به زانو روی زمین نشست. اصحاب رسول خدا(ص) گفتند: ناآه حرکت نمی‌کند، حضرت فرمودند: این عادت ناآه نبود ولی نگه دارنده فیل آن را نگه داشته است. عمر بن خطاب را خواستند تا به سوی اهل مکه برود و از آنها اجازه بگیرد که وارد مکه شوند و عمره خود را انجام داده و قربانی خود را نحر کنند. عمر گفت: ای رسول خدا من در مکه هیچ دوستی ندارم و به سبب دشمنی با قریش، از آنها می‌ترسم، ولی شما را به مردی راهنمایی می‌کنم که در مکه از من عزیزتر است و او عثمان بن عفان است. رسول خدا فرمود: درست می‌گویی و عثمان را طلبیدند و او را به سوی ابوسفیان و اشراف قریش فرستادند تا خبر دهد که رسول خدا(ص) برای جنگ نیامده و فقط برای زیارت خانه خدا و تعظیم حرمت آن آمده است. قریش او را نزد خود زندانی کردند و به پیامبر و مسلمین خبر رسید که عثمان به قتل رسیده است، پیامبر فرمودند: باز نخواهم گشت تا با این قوم به جنگ پردازم. مردم را به بیعت خواندند و به طرف درخت رفته و به آن تکیه کردند و مردم بر اینکه با مشرکین جنگ کنند و فرار نکنند با حضرت بیعت کردند.

عبدالله بن معقل می‌گوید: من بالای سر رسول خدا(ص) در روز بیعت ایستاده بودم و در دستم شاخه‌ای از درخت بود و از حضرت محافظت می‌کردم و رسول خدا با مردم بیعت می‌کرد. حضرت با آنها بر سر کشته شدن بیعت نمی‌کرد، بلکه بر اینکه فرار نکنند، بیعت می‌کرد.^{۲۰}

بنابر آنچه مجمع نقل کرده است، بیعت به سبب امری بوده که به عثمان مربوط می‌شده است و آن رسیدن خبر قتل او بود. مسلمین با پیامبر بر اینکه با مشرکین جنگ کنند و فرار نکنند، بیعت کردند. براین اساس، این بیعت فقط به منظور آمادگی برای جنگ و مقاومت در مقابل مشرکین بوده است.

از تمام مطالبی که بیان کردیم فهمیده می شود که این بیعت، برای ولایت رسول خدا(ص) بر امور مسلمین و اداره امور بلاد اسلامی نبوده است؛ زیرا سالیان زیادی از تصدی حضرت رسول(ص) نسبت به این امور می گذشته است، بلکه بیعت بر مقاومت و فرار نکردن از جنگ با مشرکین بوده است، جنگی که هیچ گاه واقع نشد؛ زیرا عثمان به سلامت بازگشت و معلوم شد که او کشته نشده و بین او و قریش مصالحه ای بر ترك جنگ به مدت ۱۰ سال واقع شده است. پس این بیعت، بیعت بر ولایت نبوده است تا توهم شود که آیه بر فعلیت ولایت با بیعت یا بر اشتراط وجوب اطاعت مردم از ولی امر به بیعت، دلالت دارد. همچنین در آیه دلالتی بر اینکه اگر رسول خدا(ص) با مردم بیعت نمی کردند، تبعیت از او امر رسول خدا(ص) در جنگ بر آن ها واجب نمی شد، وجود ندارد. بلکه این بیعت فقط مقدمه ای برای آمادگی مردم نسبت به جنگ بوده است و گرنه مقتضای اطلاق ولایت رسول خدا(ص) و اطلاق ادله وجوب اطاعت، آن است که اطاعت رسول خدا(ص) بدون هیچ گونه حاجت و توقفی بر بیعت، واجب است.

بله، اظهار آمادگی مسلمین برای جنگ با مشرکین به تبعیت از امر حضرت رسول(ص) و بیعت آنان با او برای این کار، اظهار آمادگی آنان برای امتثال امر رسول خدا است و به همین سبب مستحق ثواب اطاعت و انقیاد می شوند و شایسته است که در حق ایشان گفته شود:

«لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة، سورة فتح، آیه ۱۸».

علی بن ابراهیم در تفسیرش به سند خود، از عبدالملک بن هارون، از امام صادق(ع) از پدران نقل می کند:

أنا أول من بايع رسول الله(ص) تحت الشجرة في قوله: (لقد رضي الله عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة)؛^{۲۱}

علی(ع) نامه ای به معاویه نوشتند و در آن فرمودند: ... هنگام نزول آیه

۲۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶۸؛ کنز الدقائق، ج ۹، ص ۵۵۵ و تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۱۹۶، ح ۱.

«لقد رضی اللہ عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة»، من اولین کسی بودم که در زیر درخت با رسول خدا (ص) بیعت کردم.
 در تفسیر برهان از جابر از امام صادق (ع) نقل شده است:

قلت: قول الله عز وجل: (لقد رضی اللہ عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة) کم كانوا؟ قال: ألفاً و مائتین، قلت: هل كان فیهم علی (ع)؟ قال: نعم، علی سیدهم و شریفهم؛^{۲۲}

به امام (ع) گفتم، تعداد کسانی که در آیه: «لقد رضی اللہ عن المؤمنین إذ یبایعونک تحت الشجرة» آمده چند نفر بودند؟ فرمود: هزار و دویست نفر. گفتم: آیا علی (ع) میان آنان بود؟ فرمود: بله، علی (ع) سرور و شریف آنان بود. اگر چه این آیه مبارکه دلالت بر فضیلت این بیعت می کند، اما بر چیزی که مخالف قواعد گذشته باشد، دلالت ندارد.

آیه دوم:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدِ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَوَيْتَآمًا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَةٌ إِلَيْهِ اجْرًا عَظِيمًا؛^{۲۳}
 آنان که با تو پیمان می بندند در حقیقت با خدا پیمان می بندند و دست خدا بر فراز دستهای ایشان است. پس هر که پیمان شکنی کند جز این نیست که علیه خویش پیمان شکسته و آن که به آنچه با خدا پیمان بسته است وفا دار بماند، خداوند به زودی پاداش بزرگی را به او خواهد داد.

آیه مبارکه، بیعت با رسول خدا (ص) را بسیار بزرگ دانسته و آن را برابر با بیعت با خداوند متعال قرار داده و با جمله «يدالله فوق ايديهم» حکم به بزرگی مقام آن کرده است. بنا بر بعضی از احتمالات - و حکم قطعی کرده است که هر کس عهد خود را بشکند و نقض کند ضرر آن به

۲۲. تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۸۸، شماره ۹۹۰۶.
 ۲۳. فتح، آیه ۱۰.

خودش باز می‌گردد. این مطلب دلالت می‌کند که همهٔ منافع بیعت با رسول خدا(ص) برای مؤمنین بیعت‌کننده است و به همین سبب خسارات نقض آن هم به ایشان باز می‌گردد.

همچنین آیه حکم کرده است که: «هرکس به آنچه با خدا پیمان بسته است وفادار بماند، خداوند به زودی پاداش بزرگی را به او خواهد داد». این جمله دلالت آشکار دارد که بیعت با رسول خدا(ص)، بیعت و عهد بستن با خدا در موردی که بیعت بر آن واقع شده است می‌باشد. به همین سبب وفای به این عهد و بیعت، موجب رسیدن به اجر بزرگ از طرف خداوند متعال خواهد شد.

آیهٔ مبارکه برای تعظیم و بزرگداشت مقام بیعت با رسول خدا(ص) وارد شده است، اما با وجود اینکه مشتمل بر بزرگداشت این بیعت و خسران شخص بیعت‌کننده در صورت شکستن عهد و رسیدن به اجر عظیم برای وفاکنندهٔ به آن است، هیچ دلالتی بر مشروط و مقید کردن ولایت رسول خدا(ص) که ولیٔ امر مسلمین است به بیعت مسلمانان با ایشان و مشروط کردن وجوب اطاعت از رسول به این بیعت ندارد، بلکه ادلهٔ فعلیت ولایت پیامبر، مانند ولایت همهٔ ائمهٔ معصومین(ع) بر همان مقتضای خود که اطلاق ولایت و فعلیت آن بدون هیچ قید و شرطی است، دلالت دارد همان‌طور که اطلاق ادلهٔ وجوب اطاعت از ایشان نیز بدون هیچ قیدی بر وجوب اطاعت دلالت می‌کند.

البته، بعید نیست که ادعا شود جملهٔ: «فمن نکث فإثمنا ینکث علی نفسه»، در این ظهور دارد که نقض عهد بیعت باعث خسارتی می‌شود که به شکننده عهد خواهد رسید و آن عبارت دیگری از این است که شکستن بیعت، مستلزم خسران برای ناقض عهد است که معنایش وجوب عمل به بیعت و حرمت نقض آن می‌باشد. این سخنی صحیح و معقول است و با دو اطلاق مذکور هیچ منافاتی ندارد.

در گذشته، معنایی از تفسیر قمی مطرح شد که مراد از بیعت در این آیه همان بیعت رضوان است که در آیهٔ اول ذکر شد. مجمع البیان نیز به همین مطلب تصریح کرده و در تفسیر تبیان نیز همین معنا آمده است.^{۲۴} بدون شک این بیعت، بیعت بر جنگ با مشرکین

۲۴. تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۱۶-۱۱۷، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۱۹.

بوده است نه بیعت بر قبول ولایت رسول اعظم . پس ربطی به اصل امر ولایت برای پیامبر (ص) ندارد و فقط امر مقدمی و عقلایی بوده است که رسول خدا (ص) به آن اقدام کرده تا مطمئن شوند مؤمنین برای جنگ آماده هستند و گرنه از اصل ولایت رسول خدا (ص) بر مؤمنین سالهای زیادی می گذشته است و این بیعت هیچ دلالتی بر مشروط بودن فعلیت ولایت یا اشتراط وجوب اطاعت مؤمنین از پیامبر به این بیعت ندارد . به طور کلی ، هیچ شکی در عدم دلالت آیه بر خلاف ادله ولایت ، وجود ندارد .
در کنز الدقائق به نقل از عیون الاخبار شیخ صدوق از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود:

یا ابا الصلت إن الله فضل نبيه محمداً (ص) على جميع خلقه من النبيين والملائكة وجعل طاعته طاعته و متابعته متابعت و زیارته زیارته ، فقال : «يُطع الرسول فقد أطاع الله» و قال : «إن الذين يبايعونك إنما يبايعون الله ...»^{۲۵}
ای اباصلت ، خداوند پیامبرش محمد را بر جمیع آفریدگانش اعم از انبیا و ملائکه برتری داده است و اطاعت او را اطاعت از خودش و تبعیت از او را تبعیت از خودش و زیارتش را زیارت خود قرار داده و گفته است : «هرکس از رسول اطاعت کند ، از خداوند اطاعت کرده است» و گفته است : «آنان که با تو بیعت کنند با خدا بیعت می کنند» .

این روایت بنا بر آنچه ما از آیه استظهار کردیم ، دلالت می کند که خداوند متعال ، پیامبر را بزرگ داشته است و بیعت با او را مانند بیعت با خود قرار داده و این کمال تعظیم برای حضرت رسول (ص) است .

در تفسیر علی بن ابراهیم - در اواخر سوره فاطر - آمده است که امیر المؤمنین در نامه ای که برای شیعیاناش نوشته است بزرگی خطای طلحه و زبیر را در خروج عایشه از بصره ذکر کرده و فرموده است :

ثلاث خصال مرجعها على الناس في كتاب الله : البغي والنكث والمكر ، قال الله : «يا

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بُغِيكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ» و قال: «فَمَنْ نَكَثَ فِرَاتِمَا يَنْكُثْ عَلَىٰ نَفْسِهِ» و قال: «وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرَ السَّيِّئَ إِلَّا بِأَهْلِهِ» و قد بغيا عليّ و نكثا بيعتي و مكرابي؛^{٢٦}

سه خصلت است که در کتاب خدا بازگشت آنها را به خود مردم بیان کرده است: نافرمانی، عهد شکنی، مکر. خداوند گفته است: «ای مردم نافرمانی شما به خودتان باز می‌گردد» و گفته است «هرکس پیمان شکنی کند در حقیقت علیه خود پیمان شکسته» و گفته است: «نیرنگ و حیله زشت جز دامن اهل خود را نخواهد گرفت». آن دو بر من طغیان کردند و بیعت را شکستند و با من حیله‌گری کردند.

این عبارات دلیل بر آن است که شکستن بیعت حرام بوده، موجب عقاب بر شکونده عهد خواهد شد و مراد آیه شریفه نیز همین است. این همان نکته‌ای است که پیش‌تر بیان کردیم مبنی بر دلالت آیه شریفه بر وجوب وفای به بیعت در صورتی که با کسی بیعت شده باشد که اهلیت آن را داشته باشد.

بعد از نقل تمام این مطالب، روشن شد که آیه دوم هم هیچ دلالتی بر خلاف ادله ولایت ندارد.

آیه سوم:

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرُقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛^{٢٧}

ای پیامبر هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آیند تا با تو پیمان بندند که چیزی را شریک خداوند قرار ندهند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خویش را نکشند،

٢٦. تفسیر القمی، ج ٢، ص ٢١١؛ تمام نهج البلاغه، نامه ٧٥، ص ٨٨٦-٨٨٧؛ کنز الدقائق، ج ٩، ص ٥٤٦.

٢٧. ممتحنه، آیه ١٢.

فرزندان نامشروع خود را به دروغ به شوهرانشان نسبت ندهند، در خوبی ها نافرمانی تو را نکنند، با آنان بیعت کن و برای آنان از خداوند آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است.

در تفسیر مجمع البیان در ذیل این آیه آمده است:

خداوند، بیعت زنان را در روز فتح مکه، ذکر کرده است. زمانی که بیعت رسول خدا(ص) با مردان تمام شد و او بر کوه صفا بود، زنان با آن حضرت بیعت کردند و این آیه نازل شد. ۲۸

این آیه شریفه در روز فتح مکه در سال هشتم هجری نازل شده است و نزول آن در روز فتح مکه در بعضی از اخبار معتبری که در آینده، خواهد آمد، ذکر شده است.

رسول خدا(ص) با ده هزار نفر از مسلمین و حدود چهارصد نفر اسب سوار به سوی مکه حرکت کردند. تمام مهاجرین و انصار با آن حضرت بودند و حتی یک نفر هم از امر رسول خدا(ص) سرپیچی نکرد. او برای جنگ با مشرکین خارج شد ولی بدون هیچ جنگی، مکه فتح شد.

علت اینکه پیامبر برای جنگ با مشرکین از مدینه خارج شدند با این که در سال ششم هجری قرارداد صلح را امضا کرده بودند و اولین چیزی که بر آن توافق کردند این بود که به مدت ده سال جنگ را کنار بگذارند و از جنگ با یکدیگر دست بردارند، ماجرای بود که در صحیحۃ ابن سنان ذکر کردیم که زمانی که صلح نامه را نوشتند، بنی خزاعه بلند شدند و گفتند: ما در عهد و پیمان با محمد رسول خدا هستیم و بنی بکر ایستادند و گفتند: ما هم در پیمان با قریش هستیم. هم پیمانی هر یک از این دو قبیله با یکی از دو طرف قرارداد صلح، اقتضای آن را داشت که هر یک از دو طرف عقد با قبیله ای که در عهد با طرف دیگر است وارد جنگ نشود. ولی بنا بر آنچه در مجمع البیان آمده است، بین این دو قبیله دشمنی دیرینه ای بود و بعد از این معاهده بین این دو قبیله جنگی صورت گرفت که قریش با دادن سلاح به کمک بنی بکر رفتند و افرادی از قریش نیز به صورت مخفیانه در شب برای جنگ

به کمک آنان فرستاده شدند. از جمله کسانی که علیه قبیله خزاعه به کمک بنی بکر رفتند، عکرمه بن ابی جهل قریشی و سهیل بن عمرو بودند که عقد صلح با حضور و امضای سهیل بن عمرو صورت گرفته بود. عمرو بن سالم خزاعی سوار بر اسب شد و در مدینه خدمت رسول خدا(ص) رسید و در کنار رسول خدا(ص) در حالی که حضرت در مسجد و در وسط جمعیت بودند، ایستاد و ماجرا را تعریف کرد و با یادآوری عقد نامه صلح که قریش آن را نقض کرده بود، از حضرت طلب یاری کرد. این واقعه از جمله عوامل فتح مکه شد.

بعد از این ماجرا ابوسفیان از طرف قریش به مدینه آمد تا قرارداد صلح را محکم و مدت آن را تمدید کند و بگوید که شما فریب خورده اید ولی هر چه تلاش کرد تا رسول خدا(ص) را از تصمیمش برای خروج به طرف مکه منصرف کند به هیچ نتیجه ای نرسید؛ بنابراین، رسول خدا(ص) به طرف مکه حرکت کردند و قبل از اینکه داخل مکه شوند، ابوسفیان و دو مرد دیگر که تازه اسلام آورده بودند به نزد پیامبر آمدند، در همین حال مسلمین وارد مکه شدند و فتح مکه محقق شد.^{۲۹}

در هر صورت، ظاهر این آیه شریفه آن است که زنان با ایمان نزد رسول خدا(ص) آمدند تا با او بیعت کنند و خداوند متعال به پیامبر امر کرد تا با آنان بیعت کند؛ یعنی بیعت آنان را بپذیرد. آیه مبارکه در برگیرنده اموری است که زنان با ایمان به رعایت کردن آنها ملتزم شدند. به عبارت دیگر، آیه شریفه، حقیقت بیعت را تبیین کرده است و آن، التزام به گوش سپردن و اطاعت از رسول خدا(ص) در انجام دادن واجبات و ترك محرماتی است که در آیه شریفه به آنها تصریح شده است.

حاصل مفاد آیه شریفه این است که رسول خدا موظف به قبول بیعت زنان با ایمان در زمانی که برای بیعت می آیند، است. اما اینکه گرفتن بیعت از آنها به خودی خود واجب است یا خیر یا اینکه اگر از ایشان بیعت گرفته نشود، ولایت رسول خدا(ص) بر مسلمین فعلیت و تمامیت ندارد یا اینکه وجوب اطاعت زنان و سایر مسلمانان از حضرت

۲۹. تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۵۴-۵۵۷؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۵۳۳-۵۳۸؛

کنزالدقائق، ج ۱۰، ص ۳۸۶.

به بیعت و مشروط به آن است یا نه، به هیچ یک از این موارد در آیه اشاره و دلالتی وجود ندارد. در گذشته هم بیان کردیم که مقتضای ادله ولایت پیامبر و ائمه معصومین (ع) و ادله وجوب اطاعت از ایشان، فعلیت ولایت و وجوب اطاعت از ایشان، بدون هیچ قید و شرطی است.

در کتاب کافی از امام صادق (ع) نقل شده است:

عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن احمد بن محمد بن محمد بن ابي نصر عن ابان عن ابي عبد الله، قال: لما فتح رسول الله (ص) مكة بايع الرجال ثم جاء النساء يبایعنه فانزل الله عز وجل: «يا ايها النبي اذا جاءك المؤمنات يبایعنك على ان لا يشركن بالله شيئاً ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن اولادهن ولا ياتين ببهتان يفترينه بين ايديهن وارجلهن ولا يصينك في معروف فبايعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور رحيم»^{۳۰} فقالت هند: اما الولد فقد ربينا صغاراً و قتلتهن كباراً، و قالت أم حكيم بنت الحارث بن هشام و كانت عند عكرمة بن ابي جهل: يا رسول الله ما ذلك المعروف الذي امرنا الله ان لانمصينك فيه؟ قال: لا تظمن خدأً ولا تخمشن وجهاً ولا تتفنن شعراً ولا تتقفن جيباً ولا تسودن ثوباً ولا تدعين بويل، فبايعهن رسول الله (ص) على هذا، فقالت: يا رسول الله كيف نبايعك؟ قال: إنني لا اصافح النساء، فدعا بقدر من ماء فادخل يده ثم اخرجها، فقال: ادخلن ايديكن في هذا الماء فهي البيعة؛^{۳۱}

امام صادق (ع) فرمودند: رسول خدا (ص) بعد از فتح مکه با مردان بیعت کردند. سپس زنان آمدند تا با ایشان بیعت کنند و خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «ای پیامبر، هنگامی که زنان با ایمان به نزد تو آمدند تا با تو پیمان بندند که چیزی را شریک خداوند قرار ندهند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خویش را نکشند، فرزندان نامشروع خود را به دروغ به شوهرانشان نسبت ندهند، در

۳۰. ممتحنه، آیه ۱۲.

۳۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۲۷-۵۲۶، ح ۵.

خوبی ها نافرمانی تو را نکنند، با آنان بیعت کن و برای آنان از خداوند آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است». هندی گفت: اما فرزندان که ما آنها را در کودکی تربیت کردیم، تو آنها را در بزرگی به قتل رساندی. ام حکیم دختر حارث بن هشام که نزد عکرمه بن ابی جهل بود، گفت: ای رسول خدا، آن معروفی که خداوند ما را امر کرده که در آن از شما سرپیچی نکنیم، چیست؟ فرمود: صورت خود را مخراشید و به آن چنگ نزنید و موهای خود را نکنید و گریبان خود را پاره نکنید و لباس سیاه نپوشید و کسی را نفرین نکنید. پس بر تمامی این موارد با رسول خدا(ص) بیعت کردند و گفتند: ای رسول خدا(ص) چگونه با شما بیعت کنیم؟ فرمود: من با زنان دست نمی دهم، پس طرف آبی خواستند و دستش را وارد کرد و سپس خارج کرد و فرمود: دستانتان را در این آب داخل کنید که این بیعت شماست.

معتبره مذکور و همچنین سایر روایات، دلالتی بیش از بیان کیفیت بیعت با زنان ندارند و هیچ یک از آنها دلالتی بر مقید بودن فعلیت ولایت و یا وجوب اطاعت از ولی به بیعت با او ندارند.

البته، آیه مبارکه و همه روایات ذکر شده در باره بیعت پیامبر(ص) با زنان است و فقط این معتبره بیعت پیامبر با مردان، قبل از زنان را نیز ذکر کرده است و در مجمع البیان هم این مطلب آمده است. شکی نیست که بیعت امر لغو و بیهوده ای نبوده است و شاید فایده آن، حصول اطمینان کامل از آمادگی افراد بیعت کننده برای تبعیت از رسول خدا بوده است، خصوصاً اینکه بیعت کنندگان در آنجا مشرکینی بوده اند که بر شرك اصرار می ورزیده اند و از اسلام رویگردان بوده اند و بیعت با ایشان اعلام تبعیت از رسول اعظم بوده است.

مؤید این نکته آن است که آنچه زنان بر آن با رسول خدا(ص) بیعت کردند و در آیه مبارکه ذکر شده، تکالیف الزامی الهی اعم از وجوب و حرمت بوده است. پس بیعت، تعهدی برای قبول ولایت رسول الله و عمل به اوامر ایشان نبوده است و منظور از معروف (عمل پسندیده ای) که در آیه شریفه ذکر شده اوامر رسول خدا نیست، بلکه ظهور در هر

عمل پسندیده واجب یا مستحبی دارد که رسول خدا از مردم می خواسته اند.

آیه چهارم: برخی گفته اند که این آیه نیز در باره بیعت است:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ اجْتَنَبُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ
مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعْتِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛^{۳۲}

خداوند از مؤمنین جانها و اموالشان را می خرد که در برابرش بهشت برای ایشان باشد؛ به این گونه که در راه خدا جنگ می کنند، می کشند و کشته می شوند، این وعده ای حق است از او که در تورات و انجیل و قرآن آمده است و چه کسی از خدا به عهد و پیمانش وفادارتر است؟ پس بشارت باد بر شما به سبب داد و ستدی که با خدا انجام داده اید و این است آن رستگاری بزرگ.

آیه مبارکه متضمن آن است که خداوند جانهای مؤمنین و اموالشان را از آنها به عوض بهشت خریداری می کند و وفاداری خداوند را به این پیمان با جمله: «وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ» مورد تأکید قرار داده است. سپس به مؤمنین با جمله: «فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعْتِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» بشارت داده است که این معامله، فوز و رستگاری عظیمی است.

ظاهر بعضی از سخنان اهل فن این است که مراد از مبیعه در بشارت مذکور در آیه، بیعت است. راغب در مفردات گفته است:

سخن خداوند: «فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعْتِكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» به بیعت رضوان اشاره دارد که در آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» و همچنین آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ ...» ذکر شده است.

این که راغب، آیه مورد بحث را اشاره ای به بیعت رضوان می داند با این مناسبت دارد که مبیعه مذکور در آیه به معنای بیعت باشد. ولی چنین معنایی متعین نیست، بلکه ظاهر از عبارت «بایعتم به» اشاره به معامله و بیع و شرایبی است که در آیه آمده است. از این رو ثمن

و معامله را پس از آن ذکر کرده و به آن متعلق ساخته است و گرنه طرف مبیعه به معنای بیعت، کسی است که با او بیعت شده است و مناسب آن بود که آنچه که مبیعه و تعهد بر آن واقع شده است، ذکر می شد.

آنچه بیان کردیم از بعضی از اخبار هم استفاده می شود. در معتبره میمون از امام صادق(ع) آمده است:

إِنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ إِذَا ارَادَ الْقِتَالَ دَعَا بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ: «اللَّهُمَّ ... ثُمَّ اشْتَرَيْتَ فِيهِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ ... فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اشْتَرَى فِيهِ مِنْكَ نَفْسَهُ ثُمَّ وَفَى لَكَ بِبَيْعِهِ الَّذِي بَايَعَكَ عَلَيْهِ غَيْرَ نَاكِثٍ وَلَا نَاقِصٍ عَهْدًا ...»^{۳۳}

هرگاه امیرالمؤمنین(ع) برای جنگ آماده می شدند با این کلمات دعا می کردند: «خدایا... از مؤمنین جانها و اموالشان را در عوض اینکه بهشت برای آنها باشد، خریداری کردی... پس مرا از کسانی قرار بده که جان خود را از تو باز خریده سپس به معامله آن با تو بدون هیچ پیمان شکنی و نقض عهدی به عهد خود وفا کرد...»

شکی نیست که این مضامین، اشاره به آیه مذکور دارند و جمله: «ثُمَّ وَفَى ...» توضیح مفاد آیه است و این که مبیعه در آیه به معنای داد و ستد است.

ظاهر کلام استاد علامه طباطبایی در تفسیر المیزان نیز همین معنا است. ایشان - بعد از توضیح اینکه این آیه از مثل‌های بسیار زیبا است - گفته است: «در این آیه، خداوند به مؤمنین به سبب این معامله شان با خدا بشارت می دهد و رستگاری بزرگ را به آنان تبریک می گوید».^{۳۴}

حاصل بحث اینکه فقط سه آیه در قرآن مجید پیرامون موضوع بیعت آمده است و هیچ کدام به تنهایی یا با کمک روایات وارد شده در ذیل آنها، بر تفسیر ادله ولایت فعلی معصومین(ع) و تقیید اطلاق ادله و جوب اطاعت از ایشان، دلالت ندارند. بله، از آیه دوم و از اخبار وارد شده در ذیل آن چنین استفاده می شود که وفای به بیعت صحیح، واجب است و شکستن چنین بیعتی، حرام می باشد.

۳۳. الکافی، ج ۵، ص ۴۶.

۳۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۱۹.